

سلطنت و مداخله الهی در آن

با نگاهی به یک اسکندرنامه منشور

رمانس منشور اسکندرنامه (متعلق به قرن یازدهم میلادی)، گزارشی است نیمه‌مشهور از زندگی افسانه‌ای اسکندر کبیر، که بیشتر به خاطر جنبه‌های شگفت‌انگیز و حماسی‌اش سرگرم‌کننده است.^۱ این داستان، عناصری از سنت‌های فاخر ادبی فارسی را در بر دارد و اوضاع سیاسی - اجتماعی ایران را در دوره تنظیم و تدوین اثر نشان می‌دهد. از خلال این داستان می‌توان اطلاعات بسیار مهمی را دربارهٔ وجوه متعدد حیات اجتماعی - چون عیاری - و نیز مفاهیم رایج فلسفی - مانند زمان، به عنوان تجلی‌گاه تقدیر و سرنوشت - به دست آورد. در این روایت، مفاهیم مذکور، از طریق اعمال قهرمانان داستان، عمدتاً اسکندر، انعکاس می‌یابد. محتوای ناهمگون و نامتجانس رمانس و سبک ضمنی‌ای که [با توجه به مواد داستان] در روایت نشان داده می‌شود، به ساختمان ادبی و بسیار پیچیده اسکندرنامه و هدف نویسنده که ایجاد سرگرمی است، مربوط می‌شود. منابع گوناگون ادبی مورد استفاده نویسنده (عامیانه و درباری)، نظیر شاهنامه و قصص الانبیاء، باعث شده است که مواد داستانی به صورت کاملاً نامتجانس با هم ترکیب شوند.

مفهوم بنیادین در تشکیل روایت، «پادشاهی» است و انگارهٔ حاکم حقیقی نیز پایه و اساس مفهوم قهرمان در آن محسوب می‌شود. برای فهم و تفسیر انگارهٔ «سلطنت» در این رمانس، باید زمینه‌های تاریخی آن را در منابع ایرانی و فارسی پیش از صفویه، عمدتاً دوره‌های غزنوی و سلجوقی، جست‌وجو کرد. این مقاله با بررسی مفهوم پادشاهی در اسکندرنامه، آراء کلیدی در ترسیم سیمای پادشاه را ارائه می‌دهد.^۲ به طور کلی، مقاله حاضر اهمیت اسکندرنامه، به عنوان یک منبع اطلاعاتی، را برای انگارهٔ شاهی در سده‌های میانهٔ ایران نشان می‌دهد.

سلطنت در این زمان بر اساس اندیشه‌های پیش از اسلام و پس از اسلام تفسیر می‌شد.^۳ عبارت کوتاه و توجیهی «پادشاه سایهٔ خدا بر روی زمین است» ترکیبی است دو بخشی که در فضای جامعهٔ اسلامی تحت نظارت ترکان سلجوقی مطرح گردید.^۴ این امر، انگاره‌های شاهی را که بعد از ظهور اسلام در ایران توسعه پیدا کرده بود، نشان‌دار کرد. در آن دوره، همراهی سلطان و خلیفه و نیز محدود بودن قوانینی که خلیفه،

اونگلس ونتیس

برگردان: دکتر زینب نوروزی*

Kingship and Divine Intervention in the Iskandarnama prose Romance

اشاره

اسکندرنامه کتابی است که به ظن قوی، از عربی به فارسی، به وسیلهٔ محرّری که نمی‌دانیم کیست، ترجمه شده و قسمتی از اوّل و آخر آن نیز افتاده است. انشای کتاب در نهایت روانی، سادگی و دل‌انگیزی است و بسیاری از کلمات و ترکیبات کهن پارسی در آن دیده می‌شود.

اسکندرنامه شامل داستان اسکندر ذوالقرنین است و ماجرای رفتن او به سوی ظلمات و داستان آب حیوان و خضر و نیز بیرون شدن او از ظلمات، رفتن به چین و ترکستان و جنگیدن او با پریان و زنگیان و دیوان و روس‌ها و کافر ترکان و دوالپایان و فیل‌گوشان و... را وصف می‌کند.*.

واژه‌های کلیدی: اسکندرنامه، سلطنت الهی، خضر.

به عنوان یک مقام قانونی و دینی، دارا بود، منجر به برتری سیاسی و نظامی سلطان می‌شد.^۵ هر چند تاریخ‌نگاری‌های این دوره منبع اصلی برای معرفی موقعیت شاهی در ایران هستند، اما بسیاری از مطالب نیز از خلال انواع ادبی فارسی، مثل رمانس‌های منثور، به دست می‌آید. در این رمانس، اسکندر، قهرمانی یونانی - ایرانی است؛ این جنبه با دیگر ابعاد شخصیتی او، یعنی شاهی و پیامبری، کاملاً در هم آمیخته است. اتفاق نظر روایات داستانی بر نیمه ایرانی بودن اسکندر، نشان می‌دهد که وی پیش از داشتن بُعد مذهبی و دینی، در ذهن مسلمانان چه موقعیتی داشته است و این امر به شکلی موفقیت‌آمیز با جنبه مذهبی وی در هم آمیخته است. احتمالاً این هویت آمیخته قهرمان، در ابتدا در دوره سامانی شکل گرفته است؛ درست زمانی که شخصیت‌های گوناگون افسانه‌ای ایرانی در قالب تفکرات اسلامی ادغام شدند.^۶ هویت اسلامی اسکندر از انگاره پیامبری ذوالقرنین در قرآن تشکیل شده است؛ یعنی مفهوم فاتح مسلمان و جهادگر که اسکندر را با فرهنگ اسلامی پیوند می‌دهد. وجود داستان‌های گوناگونی، چون ماجرای «مقبره آدم» و «ظلمات» در داستان اسکندر، نشان می‌دهد که این مواد دینی و افسانه‌ای مربوط به

بلامنازع جامعه مسلمانان می‌شود. بنابراین در این روایت، پادشاهی با روح نظامی‌گری در هم آمیخته شده است. اسکندر با وجود داشتن ملازمان و ندیمان، هرگز در دربار زندگی نمی‌کند؛ چرا که او به عنوان الگوی شاه غازی و قهرمان مسلمان صحرا، همیشه در حال حرکت است. وی در اندرون خانه زندگی نمی‌کند؛ بلکه قهرمان میدان رزم است و شهرگیر شکست‌ناپذیری است که حدود سرزمین اسلام را در برابر هجوم دشمن حفظ می‌کند و با نبردهای مداوم، سرزمین‌های ناشناخته آن را گسترش می‌دهد.

این الگوی شاهی، با مفهوم کلی «پادشاه»، به عنوان حامی جامعه مسلمان، انطباق دارد. اسکندر به خاطر مداخله و مساعدت الهی، خجسته^{۱۱} و مقدس شد.^{۱۲} او دارای بصیرت الهی بود و می‌توانست عجایبی را ببیند که مردم عادی قادر به دیدن آن نبودند.^{۱۳} ایمان و اعتقاد وی در حدی بود که به خاطر این امور، پروردگار را سپاس می‌گزارد^{۱۴} و نیز شجاعتش آن‌چنان بود که دشمنان از وی می‌ترسیدند.^{۱۵} باید گفت برای پادشاه، این مسئله مهمی بود که بتواند نام و شهرت نیک خود را برای آیندگان حفظ کند.^{۱۶}



وی، ریشه در سنت توحیدی خاورمیانه دارد.

اسکندرنامه در اوایل قرن ۱۱ و در ناحیه شرق ایران (آسیای مرکزی)، در شرایط تاریخی خاصی، یعنی بجزو فتح فتوحات مسلمان، پدید آمد.^۷ این امر در محتوا و بازتاب‌های تاریخی ضمنی این روایت انعکاس یافته است؛ به گونه‌ای که این داستان، صرفاً نبرد اسکندر با ترکان کافر آسیای مرکزی است که در ماوراءالنهر زندگی می‌کردند و کاملاً می‌توان پیش‌بینی کرد که اسکندر نه تنها تجسم غازی‌شاه، بلکه مهم‌تر از آن شاه، پیامبری است که علیه دشمنان خداوند جهاد می‌کند. او در تلاشی که به منظور تغییر کیش جهانیان به آیین اسلام می‌کند، در مواقع لازم، خدا را برای کمک در کنار خویش می‌یابد. این مساعدت الهی، از طریق مداخله او در امور نمایان می‌شود. حال برای درک شکل این مداخله، باید طرح داستان و معمای آن گشوده شود.

غازی‌شاه، پادشاهی که در طریق الی الله گام برمی‌دارد

اسکندر، به عنوان یک پادشاه، نه تنها در زمان صلح، که در دوره جنگ‌های مداوم نیز بر جامعه حکومت می‌کند؛ منظور، جنگ‌های مقدس علیه کفار است که در حقیقت، نبرد بین دارالاسلام و دارالحرب را نشان می‌دهد و الگوی شاه غازی را برای ما تجسم می‌بخشد که با تمام قدرت، با کفار می‌جنگد و تنها هدفش غلبه بر کفار برای مسلمان نمودن آنهاست.^۸ او با گفتن تکبیر، دشمن سرسخت بت‌پرستان و رهبر

نظم داخلی در دوره پادشاهی اسکندر وجود نداشت؛ زیرا پادشاه دائماً در عملیات جنگی به سر می‌برد. تنها شکل نظم در جامعه، که روایت شده است، تسلیم بی قید و شرط در برابر قدرت برتر پادشاه است؛ به گونه‌ای که به هیچ عنوان نباید از فرمان‌های پادشاه سرپیچی کرد؛ چرا که پادشاه، ستون امنیت و مسؤلیت در حیطه نشر اعتقادات است و گسترش اعتقادات، بدون جهاد، جامعه را ناامن می‌سازد. شاه غازی (مبارزه‌کننده در راه اعتقاد) با گسترش قلمرو دارالاسلام، امنیت مسلمانان را حفظ می‌کند. شاه در اسکندرنامه یک شخصیت فعال نظامی است که با مفاهیم سنتی پادشاه تناسب دارد و نظم سیاسی را در زمان صلح برقرار می‌کند. البته با چالش‌هایی نیز روبه‌رو می‌شود؛ اما برای رسیدن به این هدف اصلی، یعنی گسترش اعتقاد اسلامی، طرح پیشرفت را به شدت به اجرا درمی‌آورد.

شاه پیامبر، شاهی و مداخله الهی

همان گونه که پیش‌تر ذکر گردید، الگوی پادشاهی در اسکندرنامه کاملاً با چهره مسلمان اسکندر تناسب دارد. البته در اغلب موارد، ویژگی‌های یک حاکم مسلمان با مشخصات اولیه شاه آرمانی شناخته می‌شود؛ با وجود این، چهره آرمانی اسکندر، به عنوان یک حاکم، با دیگر عناصر شخصیت او، که طبیعت ناقص انسانی‌اش را نشان می‌دهد،^۹ نیز همسانی دارد. این ضعف‌ها (خصوصیات منفی) نه تنها تناقضی با مفهوم شاه آرمانی ندارد، که با ویژگی‌های یک قهرمان آرمانی کاملاً همسان

است. نویسندهٔ رمانس هم در ترکیب این دو جنبه برای تهیهٔ یک گزارش جذاب و سرگرم‌کننده موفق بوده است. هماهنگی این دو بُعد در کنار هم، یعنی حاکم آرمانی و انسان ناکامل، وجه طنزآمیز شخصیت اسکندر را شکل می‌دهد. نویسندهٔ داستان، این عناصر منفی را نه برای تضعیف الگوی آرمانی رهبری در روایت، بلکه برای بخشیدن روح طنز به الگوی مورد استفاده می‌دهد، که به احتمال زیاد، تفریح یا سرگرمی مخاطب رمانس را هم در پی دارد. قالب شخصیتی حاکم در ذهن مردم چنین شکل گرفته است:

اسکندر، به عنوان شاهی آرمانی و حقیقی تفسیر می‌شود که به خاطر ترکیب پیامبری و سلطنت در وی، در قالب شاه - پیامبری که هم به عنوان واسطهٔ بین خداوند (عالم کبیر) و انسان (عالم صغیر) عمل می‌کند و هم کمک الهی را برای تسخیر جهان دریافت می‌کند، معرفی می‌شود. انسان کامل بودن اسکندر در رمانس اسکندرنامه، با تعریف این اصطلاح در سنت‌های ایرانی یا عربی متفاوت است؛^{۱۸} چرا که ضعف‌های اسکندر در این روایت و نیز ویژگی سرگرم‌کنندگی وی، او را از دست‌یابی به چنین هدف بلندی ناتوان می‌سازد و مانع پرورش مضمونی جدی،

به خودی در تلاش‌های سیاسی و نظامی مداوم او خداوند را حامی وی می‌سازد. مشخصهٔ اصلی این پادشاه، قدرت او برای حاکمیت و سلطه بر جهان است. این امر حتی قبل از تولد اسکندر نیز پیش‌بینی شده بود؛ وقتی ستاره‌شناسان پیش‌بینی کردند که این پسر بر شرق و غرب جهان حکومت خواهد کرد.^{۲۴} شاه اسکندر کسی است که هم توسط خداوند و هم توسط سرنوشت انتخاب شده است؛ مانند همان چیزی که داریوش به طور غیر مستقیم دربارهٔ سرنوشت خود اذعان کرد.^{۲۵}

پس مداخلهٔ الهی به نفع پادشاه در اشکال مختلف اتفاق می‌افتد. این مداخله، در ابتدا از طریق فرشتگان تحقق می‌یابد. اسکندر در برخی از بخش‌های این رمانس، با نام «سلمون» شناخته می‌شود و همان طور که بنابر روایات قصص الانبیاء، فرشتگاه سلمون را حمایت می‌کنند و پیام پروردگار را به سلمون می‌رسانند، در این داستان نیز بر اسکندر ظاهر می‌شوند. در مواقع بی‌شماری که فرشتگان با شاه صحبت می‌کنند، او را از خطرات آینده آگاه و به او توصیه می‌کنند که چگونه مشکلات خود را حل کند.



فرشتگان

یکی از دلایلی که اسکندر با نام «سلمون» شناخته می‌شود، نقش فرشتگان، به عنوان قاصدان پروردگار و همراهان اسکندر در کوشش او برای فتح جهان و گسترش دین اسلام است.^{۲۶} فرشتگان علاوه بر کمکی که در استواری سیمای قهرمان می‌کنند، الگوی شاه ایرانیان را نیز ارتقا می‌بخشند؛ به شکلی که این شاه بین آدمیان و خداوند ایستاده است و حق حکومت بر جامعهٔ مسلمانان را دارد. تحلیل زیر، این مطلب را برجسته می‌کند که چگونه نویسندهٔ اسکندرنامه از فرشتگان، به عنوان وسیلهٔ مداخلهٔ الهی به منظور تقویت سیمای پادشاه در این روایت استفاده می‌کند؛ به‌ویژه این تذکری که شاه از فرشتگان دریافت می‌کند، دو جزء دارد: جزء اول با موضوعات آموزشی - اخلاقی ارتباط دارد و جزء دوم - که گسترده‌تر است - با مضمون‌های عملی زندگی و اعمال پادشاهان ارتباط دارد. برخی از نمونه‌های تذکرات آموزشی - اخلاقی فرشتگان در ذیل می‌آید:

اسکندر پس از تجربهٔ سرگردانی و دیدن مار و عقرب، در رؤیا فرشته‌ای را می‌بیند که به وی دربارهٔ این توهم که وی همهٔ موفقیت‌هایش را با قدرت خودش به دست آورده است، چنین هشدار می‌دهد: «ای بندهٔ خدا، اسکندر! اگر تو معتقدی که همهٔ کام‌یابی‌هایت با اراده و مردانگی خودت به دست آمده است، بدان که از غافلانی. این، خداوند، خالق هفت آسمان

چون مضمون انسان کامل، می‌شود. با وجود این، پادشاه با تلاش برای یافتن آب حیات^{۱۹} و تحت حمایت پروردگار قرار گرفتن،^{۲۰} به کسب کمال گرایش می‌یابد. به خاطر این موضوع اخیر است که نقش پادشاه، به عنوان واسطهٔ جهان کبیر و صغیر - یک مضمون کهن در نوشته‌های قبل و بعد از اسلام در ایران - ترفیع می‌یابد.^{۲۱}

خواست اسکندر برای به دست آوردن بالاترین سطح کمال انسانی - در زمانی که او حتی بر آن سطح نیز پیشی می‌گرفت - به اشکال مختلف در اسکندرنامه نشان داده شده است: اول اینکه او با نام «ذوالقرنین»، چهره پیامبرگونهٔ قرآنی، معرفی شده است؛^{۲۲} دوم اینکه با نام «سلمون» در اسرائیلیات شناخته شده است؛^{۲۳} سومین دلیل اینکه در شرایط غیرعادی، امداد الهی را دریافت نموده است. تحلیل درست و صحیح باید بر عامل سوم، یعنی لطف الهی، متمرکز شود. اسکندر در داستان نه تنها به مثابهٔ یک قهرمان خارق‌العاده، بلکه همچون یک پادشاه وارد عمل می‌شود و هر عنصر شخصیت و رفتارش، کاملاً جنبه‌های مشابه وی با الگوی شاهی را منعکس می‌کند. بنابراین مداخلهٔ الهی برای اسکندر، به طور خود به خودی به معنای تأیید الهی برای شاه در جهان مسلمانان است. مداخلهٔ الهی در داستان به چندین شکل بیان شده است که کاملاً توجیه‌شدنی است. این توجیه در راستای هدف اسکندر برای فتح جهان و حمایت از اعتقاد راستین قرار دارد. این هدف، به طور خود

و هفت زمین است که همهٔ موقیبت‌ها را برای تو به وجود آورده است»^{۳۷}. در اینجا فرشته اسکندر را نصیحت می‌کند که بر نفس خود مسلط شود و تسلیم قدرت الهی گردد. بنابراین فرشته ضعف‌های طبیعت بشری و پوچی این دنیا را به وی یادآوری می‌کند. در داستان دیگر، اسکندر دختر شاه‌ملک را بدون اینکه از آستن بودن وی آگاهی داشته باشد، می‌کشد^{۳۸} و بعد از آگاهی یافتن از این امر، اظهار ندامت می‌کند و فرشته به خاطر این گناه اسکندر، با عصبانیت ناپدید می‌شود و پس از چند روز بر اسکندر ظاهر می‌شود و به وی اطلاع می‌دهد که آن زن فردی مؤمن بوده است و خداوند به دلیل این قتل، از اسکندر ناراضی است: «ویرانی کامل جهان، از نظر خداوند آن قدر اهمیت ندارد که کشتن یک مسلمان معتقد»^{۳۹}. اسکندر به خاطر مجازات الهی، در دست کفار رنج خواهد برد؛ گرچه در نهایت، پیروزی از آن اوست.

در جای دیگر، فرشته اسکندر را از تصمیم خدا برای بخشش آراکیت به خاطر اتحاد با دشمنان وی آگاه می‌کند. در نتیجه، اسکندر با آرافات آشتی می‌کند.^{۴۰} در موارد دیگر، فرشته اسکندر را به حرص متهم می‌کند؛ زیرا وی با وجود فتح دنیا و بهره بردن از لذت‌های آن، هنوز راضی نبود و بیش از آن را طلب می‌کرد.^{۴۱} اسکندر بعد از ناتوانی در یافتن آب حیات، اسرافیل را با صورش دید. صدایی از آسمان آمد که به شاه می‌گفت: تو یک انسان وقیح هستی؛ شرم بر تو باد! اکنون که تو به پایان جهان رسیده‌ای، فکر می‌کنی که می‌توانی به آسمان نیز صعود کنی؟ برگرد، که باقی‌ماندهٔ زندگی تو اندکی است.^{۴۲} در جای دیگر، فرشته به اسکندر می‌گوید که آرافات به یک سازش اخلاقی رو آورده؛ زیرا او زیر نفوذ ارسلان‌خان است.^{۴۳}

این تذکرات اخلاقی، مربوط به رفتارهای نادرست شاه است. این مداخلات به دو جنبهٔ شخصیتی اسکندر اشاره می‌کند: به سرشت ناقص او، که نیاز به راهنمایی داشت، و نیز به شخصیت والای او در میان بشر؛ زیرا فقط او از این راهنمایی الهی بهره‌مند بود.

مداخلهٔ الهی در روایت آشکار است؛ مخصوصاً در مواقعی که شاه قادر به حل مشکلات رفتاری خود نیست و آنگاه است که به شکلی کمیک آشکار می‌شود؛ در سرزمین پریان، خداوند دخالت می‌کند و سپاه اسکندر را از تهاجم وحشیانهٔ پریان (جَنیان) در امان می‌دارد؛ از این رو، هیچ یک از سپاهیان اسکندر شکست نمی‌خورند.^{۴۴} در روسیه، فرشته در رؤیا بر اسکندر ظاهر می‌شود. شاه از وی دربارهٔ انجام کارهایی چون از خانه راندن غول و پری و یا ازدواج با آنها سؤال می‌کند. فرشته در پاسخ، آن را تأیید می‌کند.^{۴۵} در مرکز آسیا، فرشته به اسکندر توصیه می‌کند که صبور باشد و چیز بیشتری در آن سرزمین نگوید^{۴۶} و نیز در جای دیگر، فرشته اسکندر را از خطر ترکان آگاه می‌کند و به او اطلاع می‌دهد که بر زندگی‌ها پیروز خواهد شد.^{۴۷} در داستان دیگر، فرشته او را نصیحت می‌کند تا اشیاء گران‌بهای خود را از قلعهٔ زندگی‌ها دور کند و یا بردارد.^{۴۸} سپس فرشته‌ای بر اسکندر ظاهر می‌شود و می‌گوید که قلعه را ویران نکند و سه روز منتظر بماند. اسکندر دقیقاً همان طور عمل می‌کند.^{۴۹} به او همچنین توصیه می‌شود که شاه ارسلان‌خان را به کار گیرد و مساحت زمینی را که خورشید بر آن می‌تابد، اندازه بگیرد. اسکندر باید نظم را برگرداند و شهروندان را به اسلام دعوت کند.^{۵۰} به علاوه، فرشته پیش‌بینی می‌کند که اسکندر بر شاهزاده یاقوت ملک پیروز خواهد شد.^{۵۱}

این نمونه‌های مداخلهٔ الهی، چهرهٔ اسکندر را به مثابهٔ یک الگوی حاکم مسلمان تقویت می‌کند. این بُن‌مایه‌ها، به مجموعهٔ اسرائیلیات از داستان‌ها و کهن‌الگوهای حضرت سلیمان، به عنوان یک پادشاه - پیامبر، برمی‌گردد. شاه، فردی برگزیده و بهره‌مند از عنایت پروردگار است که به خاطر تأیید الهی در سراسر مبارزاتش ارزشمند تلقی می‌شود. او بر نوع بشر برتری می‌یابد، به خاطر اینکه وحی الهی را دریافت می‌کند و هم در مسائل اخلاقی و هم در بُعد عملی زندگی، از راهنمایی آسمانی بهره‌مند است.

چهرهٔ پیامبرانهٔ خضر

مداخلهٔ الهی در این روایت، از طریق حضور خضر در زمان جست‌وجوی اسکندر برای یافتن آب حیات نشان داده می‌شود؛^{۴۲} زیرا این صرفاً یکی از تجلیات برجستهٔ الهی برای کمک به ذوالقرنین است. این تجلی، از هدف قهرمان برای به دست آوردن نامیرایی و عظمت وجه پیامبرانهٔ خضر ناشی می‌شود.

حضور خضر در این روایت، به مثابهٔ مداخلهٔ الهی در مبارزهٔ پادشاه تلقی می‌شود. اسکندر بعد از ملاقات با الاندلس، روی به ظلمات می‌گذارد. وی چند روز قبل از رسیدن به ظلمات، به مکانی اسرارآمیز می‌رسد که مردم آن، بدون شاه و قاضی زندگی می‌کنند؛ زیرا به برابری اقتصادی - اجتماعی دست یافته‌اند و دلیل این امر، پیروی از دینی است که خضر به آنها تعلیم داده است. سپس اسکندر، طبق فرمان الهی که بر او صادر شده است، وظیفهٔ دشوار رهبری را به عهده می‌گیرد. شاه و سپاهش در جست‌وجوی آب حیات به راه می‌افتند. خضر به اسکندر کمک می‌کند که وارد ظلمات شود؛ هرچند در نهایت، از رسیدن به آب حیات بازمی‌ماند.^{۴۳} آنچه در اینجا اهمیت دارد، نه نتیجهٔ جست‌وجو، که خود جست‌وجوست، و نقش خضر، به عنوان بخشی از مداخلهٔ الهی، اهمیت دارد. خضر به شاه در موارد دیگر یاری می‌رساند؛ مثلاً در آسیای مرکزی علیه زنگی‌ها. آنجا خضر ناگهان بر شاه ظاهر می‌شود و به او هشدار می‌دهد که زنگیان در یک معبد زیرزمینی، طرح حمله به اسکندر را می‌ریزند.^{۴۴} سپس خضر «مژدهٔ فتوحات بزرگ و اعمال نیک» را به اسکندر می‌دهد^{۴۵} و علاوه بر مطلع ساختن او از نزدیکی زمان مرگش، از او می‌خواهد که از مرگ نهراسد؛ زیرا که او نزدیک خدا خواهد بود: «اگر شکست خوردی یا احساس ضعف کردی، محزون نباش؛ زیرا موقیبت و کامیابی، همیشه خوب نیست».^{۴۶}

خضر در اسکندرنامه واسطهٔ عنایت الهی بر اسکندر است. نقش خضر، با آن مقام پیامبرانه و پُرابهت در سنت اسلامی، و نیز تلاش فرابشری اسکندر در جست‌وجوی ظلمات، حاکی از عظمت مداخلهٔ الهی است و آن را توجیه می‌کند. هرچه مداخلهٔ الهی مهم‌تر و بیشتر می‌شود، چهرهٔ شاهانهٔ پادشاه در این روایت تقویت می‌گردد. سفر اسکندر، با توجه به شخصیت فرابشری و حکومت تأییدشدهٔ الهی او ارزش می‌یابد؛ زیرا تنها شاه سلمون، پیش از وی برای سفر به ظلمات تلاش کرده بود.

پیر مردان عاقل

نشان دیگر مداخلهٔ الهی، نقش پیران خردمند در این روایت است. در چند موقعیت حساس، هنگامی که اسکندر آمادهٔ نبردهای سخت است و یا با مسائل دشوار مواجه می‌شود، گاهی مردی خردمند ظاهر می‌شود که به اسکندر در غلبه بر موانع کمک می‌کند. البته هر بار مردی متفاوت، با

سنّی غیر عادی، از غیب پدیدار می‌شود. خرد ارجمند آنها در ترکیب با جزئیات فوق، نشان پیام الهی آنهاست.

وقتی اسکندر می‌خواهد از عرض دریای خزر عبور کند، پیرمردی دانا که در دوره چندین پیامبر، یعنی داوود، دانیال، سلیمان، هارون و موسی، زندگی کرده است، بر او ظاهر می‌شود.^{۳۷} نقش این پیامبر ۶۴۰ ساله، دوگانه است: نخست تأکید وی بر اهمیت شاه اسکندر، به وسیله اتصال اسکندر به رشته پیامبران و به سلمون، وقتی که پیر خردمند تأکید می‌کند که تنها سلمون موفق شد که از دریای خزر عبور کند.^{۳۸} دوم اینکه دخالت الهی به نفع شاه و با فرستادن عابدی به نزد او تجلی می‌یابد که وی را قادر می‌سازد از دریای پهناور و خطرناک خزر بدون هیچ آسیبی عبور کند. این پیر خردمند، ۳۰ نام را می‌نویسد و آنها را به شاه می‌دهد. این همان عابدی است که دانیال نبی را به روبه‌رو شدن با شیران، و سلیمان را به تسخیر بادها و او می‌دارد؛^{۳۹} عابدی که خدا او را تنها برای برگزیدگان می‌فرستد و تنها می‌توان وی را در بهشت یافت.

در سرزمین پریان، اسکندر به شکلی غیر منتظره، امداد الهی را دریافت می‌کند؛ هنگامی که پیری خردمند به وسیله یک شیر، از موقعیت دشوار شاه آگاه می‌شود و به طور خارق‌العاده‌ای چند شیر را برای نابود کردن ساحرانی که اسکندر و سپاهش را تهدید می‌کردند، می‌فرستد.^{۴۰} در ظلمات، یک معتکف ۷۵۰ ساله به شکلی طعنه‌آمیز، در قدرت اسکندر برای رسیدن به کوه افسانه‌ای قاف تردید می‌کند و به او می‌گوید که تنها چهار- پنج سال از زندگی‌اش باقی مانده است.^{۴۱} خداوند اساساً از طریق این معتکف، اسکندر را از بوچی و ناپایداری این جهان آگاه می‌سازد و غیرمستقیم، ناتوانی و یا شکست نهایی او را در رسیدن به جاودانگی اطلاع می‌دهد.

در موارد فوق، پیران خردمند به عنوان واسطه خدا به نفع شاه اسکندر عمل می‌کنند. علاوه بر حلقه افسانه‌ای پیامبران، این پیران نیز از قدرت‌های ماوراء طبیعی برخوردارند که خداوند به آنها عطا کرده

الگوی پادشاهی در اسکندرنامه کاملاً با چهره مسلمانان اسکندر تناسب دارد.
البته در اغلب موارد، ویژگی‌های یک حاکم مسلمان با مشخصات اولیه شاه آرمانی شناخته می‌شود؛ با وجود این، چهره آرمانی اسکندر، به عنوان یک حاکم، با دیگر عناصر شخصیت او، که طبیعت ناقص انسانی‌اش را نشان می‌دهد، نیز همسانی دارد. این ضعف‌ها (خصوصیات منفی) نه تنها تناقضی با مفهوم شاه آرمانی ندارد، که با ویژگی‌های یک قهرمان آرمانی کاملاً همسان است

الگوی پادشاهی در اسکندرنامه کاملاً با چهره مسلمانان اسکندر تناسب دارد

است. هدف آنها، مداخله است و قادر ساختن شاه به ادامه وظیفه‌اش، که فتح جهان است. می‌توان گفت که فرشتگان، نشانگر خادمان آسمانی خداوندند و پیران خردمند، وجه زمینی مداخله الهی را نشان می‌دهند.

حیوانات

نقش غیر عادی حیوانات، هرچند جزئی و کم‌رنگ است، به عنوان مداخله الهی اهمیت دارد؛ مثلاً در داستان مار و عقرب، این حیوانات هستند که در فراهم آوردن امداد الهی برای شاه اسکندر نقش ایفا می‌کنند. اسکندر بعد از رسیدن به ظلمات، در سرزمینی ناشناخته و افسانه‌ای امر شگفتی را می‌بیند: عقربی به بزرگی یک اردک، که دمش روی زمین کشیده می‌شود و نگاهش مستقیم به طرف جلوست. اسکندر تلاش می‌کند عقرب را بکشد. در همین هنگام، صدایی رازآمیز از آسمان شنیده می‌شود که به او دستور می‌دهد از زندگی عقرب بگذرد؛ زیرا خداوند برای وجود او دلیلی دارد. اسکندر عقرب را دنبال می‌کند تا به چشمه آبی می‌رسد. به امر پروردگار، لاک‌پشتی ظاهر می‌شود و عقرب را بر پشت خود حمل می‌کند. وقتی اسکندر خسته می‌شود، صدایی رازآمیز او را ترغیب می‌کند که عقرب را دنبال کند. اسکندر راه را ادامه می‌دهد و به دیواری می‌رسد. به آن طرف دیوار می‌پرد و باغی سرسبز و دلپذیر را می‌بیند که در آن، جوانی نیمه‌عریان به آرامی خوابیده است و ماری آماده است که او را آتش بزند. عقرب، جوان را حفظ می‌کند و مار را می‌کشد. سپس از دیوار بالا می‌رود و بر پشت لاک‌پشت، از چشمه دوباره عبور می‌کند و به همان جایی برمی‌گردد که از آنجا آمده بود. اسکندر، جوان را بیدار می‌کند و به او خدمت می‌نماید. همان شب، فرشته‌ای بر اسکندر ظاهر می‌شود و به او یادآوری می‌کند که به خاطر آنچه آن روز دیده است، باید خدا را سپاس گوید. بنا به گفته فرشته، اسکندر نیز به وسیله پروردگار جهان حفظ خواهد شد.^{۴۲}

وقتی اسکندر در سرزمین پریان در بیابانی راهش را گم می‌کند، از خداوند تقاضای کمک می‌نماید. ناگهان، گوزنی ظاهر می‌شود. وقتی اسکندر سعی می‌کند گوزن را بگیرد، گوزن دور می‌شود و اسکندر را به طرف یک چادر راهنمایی می‌کند.^{۴۳}

در تمام موارد شگفت‌انگیز فوق، حیوانات نقشی حیاتی در انتقال امداد الهی به شاه داشتند. در مورد نخست، اسکندر به طور غیر منتظره‌ای مداخله الهی را دریافت می‌کند. به همین خاطر است که به او یادآوری می‌شود که بدانند آن موفقیت‌هایی که به عنوان یک پادشاه به دست آورده است، به خاطر اقدامات خود وی نیست؛ بلکه بیشتر به خاطر لطف الهی است. او باید همیشه در ذهن داشته باشد که خداوند آن بالاست و پشتیبان شکوه و پادشاهی و موفقیت‌های اوست. در مورد دوم، اسکندر از خداوند کمک می‌طلبد تا راه خیمه‌اش را پیدا کند. آنچه اینجا اهمیت دارد، پاسخ فوری خداوند به درخواست کمک اسکندر است، که لطف الهی را در حق پادشاه و تأیید ضمنی حکومت مشروع وی از جانب پروردگار را آشکار می‌کند. خلاصه، هر دو حیوان پایگاه مشروع اسکندر را ثابت می‌کنند. به طور کلی می‌توان گفت: همین موقعیت قانونی است که اسکندر را از سطح بشری فراتر می‌برد.

نتیجه

تحلیل‌های فوق، تعریفی از الگوی شاهی به دست می‌دهد؛ به گونه‌ای که ما به وسیله این الگو می‌توانیم درباره شخصیت اسکندر در اسکندرنامه

قضایوت کنیم. حاکم مسلمان آرمانی، به دو شکل می‌آید: شاه پیامبر و شاه غازی. اسکندر دوشیوه را با هم می‌آمیزد: ۱. الگوی شاه - پیامبر، که از روایات توحیدی آسیای میانه به دست می‌آید، مخصوصاً روایات قصص الانبیاء. اسکندر خود را به مشی سلمون پیوند می‌دهد و همان فضایی را که او صدها سال قبل به آن رسیده بود، دریافت می‌کند. اگرچه پادشاه در اسکندرنامه قدرت پیامبری و یا شخصیت پارسایانه ندارد، پیوند او با پیامبران و خصوصیات ظاهری سنت سلمون، حداقل در نهایت، بُعد پیامبرانه شخصیت وی را اشباع می‌کند.

۲. دومین الگوی شاه غازی به چارچوب تاریخی قرن یازدهم، یعنی زمان تألیف روایت، پیوند دارد، که به توسعه نظامی مسلمانان مربوط می‌شود.^{۵۴} این الگو، این انتظار را ایجاد می‌کند که چگونه یک حاکم باید ظاهر شود و رفتار کند و چگونه از طریق جهاد، حقانیت خود را به عنوان رهبر مسلمانان، ثابت کند.

از این حیث، گرچه اسکندرنامه‌ها آثاری سرگرم‌کننده هستند، ولی نوعی تبلیغ سیاسی نیز به شمار می‌روند. این روایت، به احتمال زیاد به دستور حامی و پشتیبانی تدوین گردیده است که خود، اگرچه سلطان نبود، به طبقات بالا تعلق داشت و به احتمال زیاد، یکی از اعضای دربار سلطنتی بود. تحلیل فوق، به پیام سیاسی اولیه درباره الگوی برای حاکم در ایران دوره اسلامی اشاره دارد. این اثر، مقام اعلای پادشاهی، ریشه‌های الهی آن و همچنین نقش بنیادین آن در سودبخشی به جامعه مسلمانان را ارتقا می‌بخشد، که از طریق گسترش جغرافیایی (با نبردهای نظامی) و گسترش دینی (اشاعه اسلام برای کفار) تضمین می‌شود.

پی‌نوشت

* استادیار دانشگاه بیرجند.

** به نقل از سبک‌شناسی بهار، چاپ هفتم، ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳، صص ۱۲۸-۱۳۱، و نیز تاریخ ادبیات در ایران ذبیح‌الله صفا، جلد دوم، صص ۹۲۹-۹۳۰، چاپ یازدهم، تهران: فردوسی، ۱۳۷۱.

۱. Anon. Iskandarnama. ed. Iraj Afshar. Tehran: Persion Texts Series, 1343/1964.

از اینجا به بعد، مطالب از اسکندرنامه نقل می‌شود.

۲. با توجه به پادشاهی در اسکندرنامه، سنت حماسی ایرانی یا فارسی، عمدتاً به وسیله شاهنامه فردوسی شکل گرفته است (اسکندرنامه، ۳۴۹: ۱۲). این سنت حماسی ایرانی، با عقاید اسلامی‌ای که تحت تأثیر مجموعه اسرافیلیات پیامبران و پادشاهان و قصص الانبیاء قرار داشته، آمیخته شده است (همان: ۱۱). این دو جریان، الگوی قهرمان مسلمان ایرانی را شکل می‌دهد؛ الگویی که با اندرزننامه‌ها (سیرالملوک و سیاست‌نامه) انطباق دارد (اسکندرنامه، ۲۴۰: ۲۰).

۳. مفهوم پادشاهی در ایران پیش از اسلام، به ایدئولوژی دینی - سیاسی درباره نقش شاه بر اساس دیدگاه زردشتی اشاره دارد. مفهوم اسلامی پادشاه، نقش شاه را بر اساس یکتاپرستی (توحید) در نظر قرار می‌دهد. برای اطلاعات بیشتر درباره مفهوم پیش از اسلام پادشاه، نک: ریچارد، ن. فرای «فره پادشاهی در ایران باستان»، ۳۶-۵۵؛ ابولالا سودآور، هاله پادشاهان، مشروعیت و تأیید الهی در شاهای ایرانی، ۴۷-۴۴. درباره مفهوم اسلامی پادشاهی، نک: شائول شاکه، «از ایران تا اسلام: نکاتی درباره برخی از موضوعات در دوره گزار: ۱. دین و حاکمیت دو برادر همزادند، در نظریه ابن‌مقفع از حکومت، ۲. چهار خردمند،

۳- ۶۷؛ پاتریشیا کرون، اندیشه سیاسی اسلامی در سده‌های میانه. Carles -H.de fouchecour. Moralia, Les Notions Morales dans LaLitterature Persaine du ۳e/۹eauve/۱۳e siècle. ۴۲۶-۴۲۸.

A. K. S. Lambtone, The Internal Structure of the Saljuq Empire."in Cambridge History of Iran, ۵, ۲۰۷, carole Hilenbrand. "ai- Mustarshid,bi' llah, Abu Mansur al-FAdI, ۷۳۳-۷۳۵.

Kathryn Babayn.,Mystics, Monarchs and Messiahs.Cultural landscapes of Early Modern Iran. ۲۴-۲۵. Julie Scott Mesami, Persian Historiography ۴۰-۴۱.

۷. نویسنده حاضر درباره اسکندرنامه کتابی در دست انتشار دارد.

۸. اسکندرنامه، ۵۴: ۲۰-۵۵: ۱.

۹. و لشکرش، همه گریان و سوزان بودند و شاه... در میدان آمد و جولان کرد و آواز داد، گفت: الله اکبر (همان، ۳۵۸: ۱۱- ۱۲)

۱۰. همان: ۱۲: ۶ از بخش فتوحات اسکندر نقل می‌شود.

۱۱. همان: ۵۶۸: ۱۴.

۱۲. همان: ۵۶۷: ۱۵.

۱۳. به عنوان مثال، وی می‌تواند خضر را ببیند که همراه با الیاس به سمت دژ ری شتابان می‌روند، در حالی که دیگران نمی‌توانند ببینند. اما در نمونه دیگری، وی خضر می‌داند را نمی‌شناسد؛ گرچه فرد اخیر به وی در گذشته کمک کرده بود و آنها بارها با یکدیگر عبور کرده بودند (همان، ۵۴۴: ۶-۵).

۱۴. همان: ۵۷۳: ۵-۶.

۱۵. همان: ۵۸۸: ۴-۶۱۳: ۱۲-۱۳.

۱۶. «به‌جز نام نیک، یادگار پادشاهان را نشاید»، همان: ۷: ۱۴.

۱۷. این عناصر عبارتند از: ترس (همان: ۷-۶)، ضعف (همان: ۱۲-۱۱)، آز (همان: ۲۰) و موارد دیگر.

۱۸. سیدحسین نصر، مقدمه‌ای بر آموزه کیهان‌شناختی اسلامی، ص ۱۷۳. ایده پادشاه، به عنوان یک انسان کامل، بسط منطقی از پیوند پادشاه و امامت، از یک سو، و مفهوم انسان، به عنوان عالم صغیر، از سوی دیگر است. از این حیث، پادشاه تجسم عالی‌ترین سطح نوع بشر به شمار می‌رود. این نکته در الگوی آرمانی فارابی از «شاه فیلسوف» با وضوح بیشتری انعکاس یافته است. ا. ک. س. لمبتون، دولت و حکومت در اسلام سده‌های میانه، مقدمه‌ای بر مطالعه نظریه سیاسی اسلامی: قضات، ۶۹-۸۲، ۲۸۸-۳۰۶، ۳۱۶.

۱۹. اسکندرنامه، ۲۰۶-۲۱۲.

۲۰. همان: ۷۴۷: ۱-۶.

Richard, C. Zaehner, The Dawn and Twilight of Zoroastrianism. ۳۰۰-۳۰۱. Julie Scott Mesami. Medieval Persian Court Poetry, ۲۳۵.

۲۲. قرآن: ۱۸: ۹۶، اسکندرنامه، ک ۵-۸-۹.

Abd ai -Aziz Duri. The Rise of History Among the Arab

Anon. Iskandarnama.trans. Minoos Southgate, ۲۴

New York: Bibliotheca persica, ۱۹۷۸, ۱۰.

York: Bibliotheca persica, 1978.

- Babayn, Kathryn. Mystics, Monarchs and Messiahs. Cultural landscapes of Early Modern Iran. Cambridge Mass.: Harvard University Press, 2002.

- Crone Patricia. Medieval Islamic Political Thought. Edinburgh university press, 2004.

- Duri, Abd ai - Aziz. The Rise of History Among the Arab. New Jersey: Princeton university Press, 1983.

- De fouchecour, Carles - H. Moralia, Les Notions Morales dans La Litterature Persaine du 3e/9eau7e/13e siècle. Paris: Edition Recherche sur les Civilisation, 1986.

- Frye, Richard Nelson. The Charisma of Kingship in Ancient Iran. In Encyclopadia of Islam, 7: 733- 735.

- Hilenbrand, carole. "ai- Mustarshid, bi' llah, Abu Mansur al-FADL." IN Encyclopadia of Islam 2, 7: 733- 735.

- Nasr, Seyed Housein. An Introduction to Islamic Cosmological Doctrine. Cambridge Mass.: Harvard University Press, 1964.

- Lambton, A. K. S. State and Government in Medieval Islam, An Introduction to the Study of Islamic Political Theory: The - Jurists, London Oriental Series 36. Oxford, 1980: 69-82, 288-306, 316-325.

- _____, The Internal Structure of the Saljuq Empire." in Cambridge History of Iran, 5, 203-282.

- Mesami, Julie Scott. Medieval Persian Court Poetry. New Jersey: Princeton University Press, 1987.

- _____, Persian Historiography. Edinburgh: Edinburgh university Press, 1999.

- Nazim, Muhammad. The Life and Times of Sultan Mahmud of Ghazne. Cambridge: Cambridge University Press: 1931.

- Shaked, Shaul. "From Iran to Islam: Notes on Some Thems in Transmission 1. Religion and Sovereignty are twins in al-Muqaffa's theory of Government. 2. The Four Sages. Jerusalem Studies in Arabic and Islam, 4 (1984): 31-67.

- Soudavar, Abolala. The Aura of kings, Legitimacy and Divine Sanction in Iranian Kingship. Costa Mesa, CA.: mazda Publishers, 2003.

- Zaehner, Richard C. The Dawn and Twilight of Zoroastrianism. London: Orion Publishing Group, 1961.

۲۵. اسکندرنامه، ۱۰: ۱۶-۱۷.

۲۶. در حالی که اسکندر در چین بود، فرشتگان از خداوند خواستند کاری کند تا آنها برای نیایش، با اسکندر همراه وی باشند؛ خدا حاجت آنها را برآورد (همان: ۱۲-۱۶).

۲۷. «ای بنده خدا! ای اسکندر! تو پنداری که اینچه کردی، از مردی و تدبیر خود کردی؟... غلط پنداری؛ که آن همه، خدای کرد؛ آفریننده هفت آسمان و هفت زمین» (همان، ۲۱۵: ۵-۸).

۲۸. همان، ۶۱۵: ۱۴-۱۵.

۲۹. «به نزد خدای - عز و جل - چنان نباشد که مسلمانی را بکشند یا مؤمنی و لابد رنج‌ها به تو رسد...» (همان، ۶۱۶: ۱۰-۱۱)

۳۰. همان، ۷۲۲: ۱۵-۱۹.

۳۱. همان، ۷۴۸: ۱۱-۱۴.

۳۲. «ای شیوخ آدمی، شرم نداری؟ اکنون جهان نماند؛ هرچه در جهان بود، با پس پشت افکندی. مگر بر آسمان خواهی شدن؟ بازگرد، که زندگی تو اندکی مانده است» (همان، ۲۱۰: ۱۴-۱۶)

۳۳. همان، ۷۱۳: ۲۱-۲۱: ۷۱۴-۱.

۳۴. همان، ۳۷۱: ۱۴.

۳۵. «صواب بود» (همان، ۴۱۲: ۱۸).

۳۶. همان، ۴۷۰: ۸-۴.

۳۷. همان، ۵۴۵: ۱۷.

۳۸. همان، ۶۹۸: ۱۷-۱۸.

۳۹. همان، ۷۰۱: ۲.

۴۰. همان، ۷۴۷: ۱-۶.

۴۱. همان، ۷۶۴: ۷-۶.

۴۲. همان، ۲۰۵: ۱۸.

۴۳. اسکندرنامه، ۲۰۹: ۱۲.

۴۴. همان، ۵۴۴: ۱۵-۹.

۴۵. «بشارت‌ها داد به فتنه‌های عظیم و کارهای خیر» (همان، ۵۴۴: ۱۷-۱۸).

۴۶. «و اگر وهنی و شکستی تو را رسد، غم مخور؛ که همه راست آمدن نیک نباشد» (اسکندرنامه، ۵۴۴: ۲۲، ۵۴۵: ۱).

۴۷. همان، ۲۱۷: ۱۶-۲۱.

۴۸. همان، ۲۱۸: ۲-۱.

۴۹. همان، ۲۱۷: ۲۱-۲۰، ۲۱۸: ۱.

۵۰. همان، ۳۷۶: ۹-۷.

۵۱. همان، ۲۰۷: ۴-۵.

۵۲. اسکندرنامه، ۲۱۵: ۱۰-۱۲.

۵۳. همان، ۳۶۴: ۱۵-۲۲.

۵۴. Muhammad Nazim, The Life and Times of Sultan Mahmud of Ghazne, ۴۲-۶۶.

کتابنامه

- Anon. Iskandarnama. ed. Iraj Afshar. Tehran: Persion Texts Series, 1343/1964.

- Anon. Iskandarnama. trans. Minoos Southgate, New

